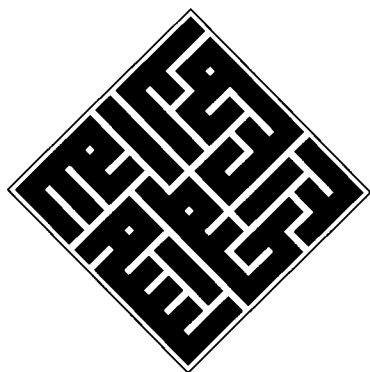




خاقانی نامه

مجموعه مقالات خاقانی شناسی

• ده مقاله منتشر نشده •



مهدوی فر، سعید، ۱۳۶۵ -

خاقانی نامه: مجموعه مقالات خاقانی شناسی، ده مقاله منتشر نشده / تألیف سعید مهدوی فر.

قم: انتشارات ادبیات، ۱۴۰۰.

۴۲۹ ص.

۹۷۸-۶۲۲-۹۷۳۹۷-۵-۴

فیپا

کتابنامه.

مجموعه مقالات خاقانی شناسی، ده مقاله منتشر نشده.

خاقانی، بدیل بن علی، ۵۲۰ - ۵۹۵ ق. - نقد و تفسیر - مقاله ها و خطابه ها

Khaqani, Badil ibn Ali - Criticism and interpretation - Address, essays, lectures

شعر فارسی - قرن ۶ ق. - تاریخ و نقد - مقاله ها و خطابه ها

Persian poetry - 12th century - History and criticism - Address, essays, lectures

PIR ۴۸۷۹

۸۴۱/۲۳

۸۴۶۲۰۲۶



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مجموعه مقالات خاقانی‌شناسی

• ده مقاله منتشر نشده •

سعید مهدوی‌فر



نشر ادبیات

مجموعه مقالات خاقانی شناسی

ده مقاله منتشر نشده

سعید مهدوی فر

نشــر ادبیات
استودیو "هاما"
اول، تابستان ۱۴۰۰
۳۰۰ نسخه ۹۸۰۰۰ تومان
۹۷۸ - ۶۲۲ - ۹۷۳۹۷ - ۵ - ۴

قم، خیابان دورشهر، خیابان سمیه، پلاک ۱۵
کد پستی: ۳۷۱۵۸ / ۱۵۹۳۱
تلفن و نمابر: ۰۲۵ + ۳۷۷۳۲۰۱۱ - ۱۲
همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۹۹۰۱
erad1364@gmail.com
چاپ و صحافی: چاپخانه بوستان کتاب

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، شماره ۳۳، پخش دوستان

خیابان انقلاب، ابتدای خیابان دانشگاه، کتابفروشی توس

به یاد استاد فقید، دکتر عباس ماهیار

فهرست مطالب

۹.....	مقدمه.....
۱۳.....	منسوبات هفت اختر در دیوان خاقانی.....
۷۵.....	شاهان ایرانی در دیوان خاقانی.....
۱۸۱.....	باز سپید روز.....
۲۲۹.....	خاقانی و آداب صوفیه.....
۲۷۱.....	دردِ دلِ خاقانی.....
۳۰۱.....	پری روی سبایی.....
۳۱۹.....	کان زَر رُسته و موران.....
۳۳۵.....	برخی از فواید ختم الغرایب.....
۳۵۷.....	تابخانه.....
۳۶۹.....	تصحیح عباراتی از کتاب عجایب الدنیا.....

پیوست

۳۸۳.....	کتابشناسی شروح قصاید خاقانی.....
----------	----------------------------------

مقدمه

دیوان خاقانی شروانی بیش از هر چیز به دشواری و غرابت مشهور است. اساساً این ویژگی تمهیدی با غایت زیبایی‌شناختی است که سبک خاص شاعر با تلفیق پشتوانه فرهنگی ویژه و توان شاعری برجسته‌اش، آن را به خوبی تحقق بخشیده است. پژوهش در آثار خاقانی نشان می‌دهد که وی شیفته برانگیختن شگفتی مخاطب است. تعمد وی در این است که خواننده با کشف پیوندهای پید و پنهان سخن به التذاذ ادبی برسد. از این روی بدون چنین کشفی، نمی‌توان از شعر خاقانی لذت‌چندانی برد. هر اندازه این تکاپوی ذهنی موفق‌تر باشد، شورانگیزی سخن نیز بیشتر است. توانایی وی در برقراری این پیوندهای ظریف و آفرینش اشعار بدیع، مایه حیرت است. شگردهای وی در این باب، کاملاً تعیین‌شدنی و تحلیل‌پذیر است.

دفتر دوم خاقانی‌نامه به یاد خاقانی‌شناس فقید، استاد دکتر عباس ماهیار تألیف شده است. دکتر ماهیار سال‌ها به تحقیق و پژوهش در باب خاقانی پرداختند و خاقانی‌پژوهی‌های ایشان مقبولیتی درخور توجه یافت. محور اصلی این پژوهش‌ها، تبیین و تحلیل اشارات و پشتوانه‌های فرهنگی دیوان خاقانی بود، آن حوزه‌ای که دگران کمتر بدان ورود پیدا کرده بودند.

آثار خاقانی‌شناسی دکتر ماهیار را می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد؛ دسته اول، شروح و گزیده‌هایی است که ایشان از دیوان فراهم آورده‌اند؛

۱. نظم ۳، بخش یک: خاقانی، انتشارات دانشگاه پیام نور (چاپ اول: ۱۳۷۱).
 ۲. گزیده اشعار خاقانی، نشر قطره (چاپ اول: ۱۳۷۳).
 ۳. خارخار بند و زندان (دفتر دوم شرح مشکلات خاقانی)، انتشارات جام گل (چاپ اول، نشر قطره: ۱۳۷۶).
 ۴. نسیم صبح (دفتر سوم شرح مشکلات خاقانی)، انتشارات جام گل (چاپ اول: ۱۳۸۰).
 ۵. سحر بیان خاقانی، انتشارات جام گل (چاپ اول: ۱۳۸۵).
 ۶. مالک ملک سخن (شرح قصاید خاقانی)، انتشارات سخن (چاپ اول: ۱۳۸۸).
 ۷. برگزیده‌ای از دیوان خاقانی، انتشارات سمت (چاپ اول: ۱۳۹۴).^۱
- دسته دوم کتاب‌هایی است که ایشان صرفاً در باب تحلیل پشتوانه‌های فرهنگی دیوان (نجوم، طب و اشارات نبوی) نگاشته‌اند:
۱. ثری تاثریا (دفتر یکم شرح مشکلات خاقانی)، انتشارات جام گل (چاپ اول: ۱۳۸۲).
 ۲. پنجنوش سلامت (دفتر چهارم شرح مشکلات خاقانی)، انتشارات جام گل (چاپ اول: ۱۳۸۴).
 ۳. گنجینه اسرار (دفتر پنجم شرح مشکلات خاقانی)، انتشارات جام گل (چاپ اول: ۱۳۸۵).^۲

بررسی این تألیفات ده‌گانه، خاصه آثار دسته دوم، نشان می‌دهد که استاد ماهیار توجه ویژه‌ای به پشتوانه فرهنگی در شرح دیوان خاقانی داشته‌اند. در گزیده‌ها و شروح ایشان نیز این توجه، رویکرد عمده است.^۳ ایشان به خوبی دریافته بودند که اصل نخست در خاقانی‌پژوهی، تحلیل اشاراتی است که شاعر دانشور ما به گونه‌ای شیفته‌وار از آن‌ها در خلق معانی و مضامین، تصاویر و تعابیر

۱. برای آگاهی از قصایدی که در این آثار شرح شده است، بنگرید به کتابشناسی شروح قصاید که پیوست این دفتر است.

۲. جدای از این دو مجموعه، اثر مختصری با عنوان خاقانی، ساغر بلورین شکسته‌دل (چاپ اول، خانه کتاب، ۱۳۹۱) در باب زندگی و شعر خاقانی از استاد ماهیار منتشر شده است.

۳. این امر در مقالاتی نیز که استاد در باب خاقانی نوشته‌اند، به خوبی دیده می‌شود.

بدیع و برجسته خود سود جسته است. هم از این روی باید گفت نخستین گام‌های خاقانی‌شناسی اصیل را ایشان برداشته‌اند. اگرچه اجل مجالی برای پرداختن به حوزه‌های دیگر پشته‌های فرهنگی خاقانی چون تاریخ، جغرافیا، ادیان، جانورشناسی، فرهنگ عامه، فقه و فلسفه و کلام، جواهرشناسی، و ... به ایشان نداد، اما رویکرد ایشان، رویکردی کارآمد است.

دفتر حاضر مجموعه‌ای از ده مقاله منتشرنشده از نگارنده را دربرمی‌گیرد. کوشیده‌ایم این دفتر، «ماهیارانه» باشد، بدین معنی که نه تنها مقالات در باب دیوان خاقانی است، بلکه موضوع عمده جز همان مبحث موردعلاقه ایشان، یعنی تحلیل پشته‌های فرهنگی نیست. در هر جستار به یکی از حوزه‌های دانش خاقانی پرداخته می‌شود و مصادیق آن را با ریزنگری و بهره‌گیری از منابع کهن و اصیل تبیین و تحلیل شده است. نجوم، تاریخ و اسطوره، طب، جانورشناسی، تصوف و کانی‌شناسی مهم‌ترین این موضوعات است. همچنین یک جستار منتشرشده با عنوان «کتابشناسی شروح قصاید خاقانی» پیوست این اوراق است تا خوانندگان محترم، نشان شروح استاد ماهیار را پیش چشم داشته باشند. در پایان از دوستان ارجمندم، آقایان منوچهر فروزنده فرد و اسماعیل مهدوی‌راد (مدیر نشر ادبیات) که نمونه‌خوانی و انتشار این کتاب را بر عهده داشتند، سپاسگزاری می‌کنم.

«وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى»

سعید مهدوی‌فر

منسوبات هفت اختر در دیوان خاقانی

۱. درآمد

بخش عمده‌ای از اشارات دیوان خاقانی به نجوم اختصاص یافته است. شاعر ما به طور مکتبی و علمی با این حوزه آشنایی داشته و در آفرینش‌های ادبی خود از آن بهره گرفته است. نکته‌ای که این سخن را تأیید می‌کند، تبیین مباحث نجومی دیوان به کمک منابع متقدم است. البته در این میان نباید شگرد خاص خاقانی در پردازش پشتوانه‌های فرهنگی نادیده گرفته شود، زیرا وی متعمدانه در پی خلق مضامین نو و برانگیختن شگفتی مخاطبان است. تأمل جستجوگرایانه در شناخت روابط درون‌متنی و رجوع به منابع اصیل را می‌توان رمز شناخت اشارات خاقانی قلمداد کرد. دلالت‌های هفت ستاره مشهور از موضوعاتی است که شاعر ما بسیار به آن توجه داشته و با ظرافتی خاص از آن سود جسته است. با اینکه دکتر ماهیار در کتاب ثری تاثر یا برخی از این منسوبات را بررسی کرده‌اند، اما همچنان نکات سربه‌مهر فراوانی در این باب دیده می‌شود. ما کوشیده‌ایم با بهره‌گیری از منابع اصیل و کهن و نیز با درنگ در عناصر متنی، تحقیقی موثق و تقریباً جامع در این زمینه به دست دهیم.

۲. بحث اصلی

۱.۲. زحل (کیوان)

- منجمین نحوسن را به زحل نسبت داده و آن را «نحس اکبر» گفته‌اند (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۶۷؛ رازی، ۱۳۸۲: ۷۰؛ ابونصر قمی، ۱۳۷۵: ۶۰ و ۸۵). خاقانی بارها به این انگاره اشاره داشته است:

از شما نحس می‌شوند این قوم تهمت نحس بر زحل منهد
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۱۷۳)

گر نشستی و رای خاقانی نه ورا عیب و نه تو را هنر است
زحل نحس تیره روی نگر کز بر مشتری مستقر است
(همان: ۸۳۷)

ماه در هفت فلک خانه یکی دارد و بس زحل نحس زمن راست به یک جا دو سرای
(همان: ۹۳۷)

دشمنش داغ کرده زحل است از سعادت چه رونقش داند
(همان: ۲۴۸)

به یک دم بازست از چرخ و ننگ سعد و نحس او که این تثلیث برجیس است و آن تربیع کیوانی
(همان: ۴۱۵)

بدین سان زحل در تقابل با مشتری / برجیس (سعد اکبر / بزرگ) است:
بر ولی و خصمش از برجیس و کیوان نثار سعد و نحس کان دو علوی از قران افشاند
(همان: ۱۱۱)

زحل را به همراه مریخ (نحس اصغر)، «نحسین» (دو نحس) خوانده‌اند:
تا سعادت بخش انجم بخت اوست حال نحسین را مبدل کرده‌اند
(همان: ۵۱۷)

در بیتی این دو کوکب را «دو پیر نحس» گفته است:
تا که مشرف اوست اجرام فلک را از فلک آن دو پیر نحس رحلت کرده‌اند از بیم او
(همان: ۵۲۷)

- در دلالت هفتان بر سال عمر، دلالت زحل بر پیری و شیخوخت است (رازی، ۱۳۸۲: ۷۰؛ ابونصر قمی، ۱۳۷۵: ۸۵؛ آملی، ۱۳۸۹: ج ۳: ۲۹۴). خاقانی زحل را

«پیر مسن» نام نهاده است:

وز بر آن خوابگه طارم پیر مسن همجو امل دوربین، همجو اجل جانستان
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۳۵۱)

ابوریحان در باب صورتی که زحل را بدان می‌نگارند، می‌نویسد: پیری به دست راستش سر مردم و به چپ کف مردم... (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۸۹). در شاهد ذیل مراد از «دو پیر نحس»، زحل و مریخ است که به ترتیب نحس اکبر / بزرگ و نحس اصغر / خُرد خوانده می‌شوند:

تا که مشرف اوست اجرام فلک را از فلک آن دو پیر نحس رحلت کرده‌اند از بیم او
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۵۲۷)

- رنگ زحل سیاه است و در دلالت بر لون‌ها، دلالت آن بر سیاهی سیاه است (ر.ک: بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۶۷؛ ابونصر قمی، ۱۳۷۵: ۹۰؛ آملی، ۱۳۸۹: ج ۳: ۲۹۴). خاقانی بارها به این انتساب توجّه داشته است:

گر نشستی ورای خاقانی نه ورا عیب و نه تو را هنر است
زحل نحس تیره‌روی نگر کز بر مشتریست مستقر است
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۸۳۷)

رنگ سیاهی لاله ماناک اندر دل مشتری است کیوان
(همان: ۳۴۵)

زهی به دست فلک‌ظل چو آفتاب رحیم زهی به کلک زحل سر چو مشتری وهاب
(همان: ۴۹)

گویی آن دم کز چه مغرب ره مشرق نوشت میغ بر مهر و زحل بر زبرقان افشاندند
(همان: ۱۱۰)

نجم زحل سواد دواتش نهم چنانک جرم سهیل ادیم قلمدان شناسمش
(همان: ۸۹۵)

کیوان که راهبی است سیه‌پوش دیر هفتم گفت از خواص ملک چنو سروری ندارم
(همان: ۲۸۱)

بر این اساس زحل مشبّه به مناسبی برای برخی اجسام سیاه‌رنگ مانند زغال، دوده، عود است:

کرده‌اند از زادهٔ مَرّیخ عقرب‌خانه‌ای باز مَرّیخ زحل خور در میان افشاندند
(همان: ۱۰۶)

مَرّیخ بین که در زحل افتد پس از دهان پروین صفت کواکب رخشا برافکند
(همان: ۴۹)

در مشبّک دریچه پنداری کآفتاب زحل خور اندازند
(همان: ۴۶۶)

در زحل گویی شعاع آفتاب از کف شاه اخستان پوشیده‌اند
(همان: ۴۹۳)

مَرّیخ چو با زحل درآمیخت پروین سهیل سان برانداخت
(همان: ۴۹۳)

باد از پی کباب جگرهای روشنان کیوان زغال آتش خور کز تو بازماند
(همان: ۵۳۱)

انجم‌اند از بهر کلکش دوده‌سای لاجرم جرم زحل حل کرده‌اند
(همان: ۵۱۷)

به گوش من فروگفت آنچه گر سخت کنم شاید صحیفه صفحه گردون و دوده جرم کیوانش
(همان: ۲۰۹)^۱

مجمر عیدی و آن عود و شکر هست به هم زحل و زهره که با قرص خور آمیخته‌اند
(همان: ۱۱۷)

پیش بزم مصطفی بین دعوت کروییان عودسوزان آفتاب و عود کیوان آمده
(همان: ۳۷۲)

در شواهد ذیل سیاهی زحل و پرچم مراد بوده است:

کیوانش پرچم است و مه و آفتاب طاس چون زلف آنکه عید بتان خواند آزرش
(همان: ۲۲۳)

کیوانت شها به عرض پرچم بر ریح چو خیزران بینم
(همان: ۲۶۹)

گردون علم‌برخوانمش، انجم سپهران بینمش طاس از مه نو دانش، پرچم ز کیوان بینمش
(همان: ۴۵۵)

شاعر همچنین «زحل سیماء» (تیره رو و سیه) را به عنوان صفت برای زنجیرهای آهنین زندان آورده است:

قطب وارم بر سر یک نقطه دارد چار میخ این دو مزّیخ ذنب فعل زحل سیمای من
(همان: ۳۲۱)

گفتنی است که در دلالت بر صورت‌ها، یکی از دلالات زحل، زشت دیدار است (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۸۱؛ رازی، ۱۳۸۲: ۷۰). زندان نیز به زحل نسبت داده شده است (ابونصر قمی، ۱۳۷۵: ۸۴). در بیت دیگری آهن را به صفت «زحل رنگ» همراه ساخته است:

هم زحل رنگم چو آهن هم ز آتش حامله وز حریصی چون نعایم آهن و آتش خورم
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۲۵۰)

که به انتساب آهن به زحل نیز -چنانکه اشاره خواهد شد- توجه داشته است. - به نظر می‌رسد نسبت دادن رای و دها به کیوان یا زحل بدان سبب باشد که در دلالت هفت اختر بر خلق و خوی‌های مردم، این اختر بر خرد و فکرت و با اندیشه بودن، مجزّب بودن، ژرف نگری و خرد و فکرت دلالت می‌کند (ر.ک: بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۸۳؛ ابونصر قمی، ۱۳۷۵: ۸۵؛ رازی، ۱۳۸۲: ۷۰):

چون ماه همه عزم و چو شعری همه سعدی چون تیر همه فهم و چو کیوان همه رایی
(همان: ۴۳۷)

ای خدیو ماه رخس! ای خسرو خورشیدچتر! ای یل بهرام ده‌ره! ای شه کیوان دها!
(همان: ۲۲)

- در دلالت هفت اختر بر خلق و خوی‌های مردم، کیوان بر خشم نگرفتن، خویشتن‌نگری و آهستگی دلالت می‌کند (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۸۳). خواجه نصیر در شرح ثمره دلالت زحل را در احوالات مردم بر سکون و تأثی می‌داند (طوسی، ۱۳۷۸: ۳۴). و نیز آورده است: زحل دلیل تعمّق در معانی و رسیدن به غور افکار و تأثی در کارهاست (همان: ۴۰). خاقانی نیز از حلم زحل سخن گفته است:

هر دو برجیس علم و کیسوان حلم هر دو خورشیدجود و قطب وقار
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۲۰۳)

برجیس موسوی کف و کیوان طورحلم هارون آستانه گردون مکان اوست
(همان: ۷۳)

در بیت دیگری آمده است:

چتر تو خورشیدفر، تیغ تو مریخ فعل علم تو برجیس حکم، حلم تو کیوان شیم
(همان: ۲۶۴)

- جامه‌های سیاه منسوب به زحل است (ابونصر قمی، ۱۳۷۵: ۹۰؛ آملی، ۱۳۸۹: ج ۳: ۲۹۴):

کیوان که راهبی است سیه پوش دیر هفتم گفت از خواص ملک چنو سروری ندارم
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۲۸۱)

همچنین ذیل دلالت بر کیش‌ها، سیاه پوشیدن به زحل منسوب است (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۸۹).

- پیوند زحل و اطلس (پارچه ابریشمی سرخ‌رنگ) در این است که جامه‌های سرخ و دیبا نیز به این ستاره منسوب است (ابونصر قمی، ۱۳۷۵: ۹۰):

در ترکناز فتنه ز عکس خیال خون کیوان به شکل هندوی اطلس نقاب شد
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۱۵۶)

- منجمین عابدان را به زحل یا کیوان نسبت داده‌اند (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۸۷). خاقانی زحل را «راهب سیه پوش دیر هفتم» خوانده است:

کیوان که راهبی است سیه پوش دیر هفتم گفت از خواص ملک چنو سروری ندارم
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۲۸۱)^۲

- برخی آهن را به زحل منسوب کرده‌اند (ر.ک: ابونصر قمی، ۱۳۷۵: ۹۰؛ عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۶۷). خاقانی بر این اساس گفته است:

مدبری را که قاطع ره توسست واصلی خوانی از پی توفیر...
که کند زر چو آفتاب از خاک زحلی کآهنی کند به زحیر
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۸۸۸)

در التفهیم فروختن هر آنچه از آهن ساخته می‌شود، به زحل نسبت داده می‌شود (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۹۱). شاعر ما در شاهد دیگری گفته است:

هم زحل رنگم چو آهن هم ز آتش حامله وز حریمی چون نعیم آهن و آتش خورم
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۲۵۰)

که به رنگ سیاه زحل نیز توجه شده است.

- خاقانی در مواضعی سلاح‌هایی چون تیغ، سنان، خود، پیکان، خنجر و حربۀ
هندی را به زحل نسبت داده است:

رشوت حلمش دهد جوشن مریخ را چون به کف شاه دید تیغ زحل گون فلک
(همان: ۵۲۱)

بر نیزه او سماک رامح کمتر ز زحل سنان ندیدست
(همان: ۶۹)

خورشید اسدسوار یابم بهرام زحل سنان بیستم
(همان: ۲۶۸)

ز شاه فلک تیغ و مه مرکب او زحل خود و مریخ خفتان نماید
(همان: ۱۳۱)

اشکال دولت کرده حل، بر تیرش از روی محل این سبز پنگان از زحل پیکان نو پرداخته
(همان: ۳۸۸)

چرخ ز خنجر زحل ساخته درع دولتش آینه‌های درع او فر و بهای ایزدی
(همان: ۴۶۵)

برده به هنگام زخم در صف میدان جنگ حربۀ هندی او حرمت تیغ یمان
(همان: ۳۵۱)

در صدایی کایید از طاق فلک هم فلک کیوان سنان می خواندش
(همان: ۴۷۷)

گفته شده است: ستیزه‌گری از جمله خلق و خوی‌هایی است که به زحل نسبت
داده شده است (ر.ک: ماهیار، ۱۳۸۲: ۲۵۸ و ۲۵۹). گویا می‌توان آهنین بودن نیز
در نظر داشت، چنانکه گفتیم آهن و هر آنچه از این فلز ساخته می‌شود به زحل
منسوب است. در بیت ذیل از پیوند کیوان و حسام سخن رانده است:

گردون غلامست از خطر خورشید جامست از گهر کیوان حسام است از ظفر، بهرام پیکان باد هم
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۴۵۷)

معموری نیز از همین انتساب حدید و آلات حدید به علاوه تیرگی سخن به میان آورده است (ر.ک: معموری، ۱۳۷۳: ۱۲۳). گفتنی است که در میان پیشه‌ها قهر و غضب کردن و بستن و بند کردن و شکنجه به زحل منسوب شده است (ر.ک: بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۹۱). نکته دیگر اینکه در صورت‌هایی که ستارگان را بدان‌ها می‌نگارند، زحل بر اسبی گلگون برنشسته و بر سر خود و به دست چپ سپر پیش رو داشته و به دست راست شمشیر گرفته است (همان: ۳۸۹).

- به نظر می‌رسد دندان‌ها نیز منسوب به زحل باشد:

از دو سندان چار دندان زحل در هم شکست جفته‌ای کز نیم‌راه آسمان افشاندند
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۱۱۰)

ابوریحان در باب دلالت زحل بر آلت‌های تن و آنچه ظاهر است می‌نویسد: ناخن و موی و پوست و پر و پشم و استخوان و مغز و سرو (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۷۹؛ ر.ک: رازی، ۱۳۸۲: ۷۰).

- سیه‌ندگی از جمله خلق و خوی‌های منسوب به زحل است (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۸۳):

روز از فلک بود همه فریادش شب با زحل بود همه پیکارش
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۸۹۲)

نیز چنانکه گفتیم قهر و غضب و بستن و بند کردن و شکنجه را به این اختر نسبت داده‌اند (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۹۱).

- امراضی چون «نقرس» را به زحل نسبت داده‌اند (عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۷۰). دور نیست که خاقانی در زمن خواندن این سیاره به این انتساب توجه داشته باشد: ماه در هفت فلک خانه یکی دارد و بس زحل نحس زمن راست به یک جا دو سرای
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۹۳۷)

زحل کندروترین سیاره است و فلک خود را در بیست و نه سال می‌پیماید: زحل کوکی است از فلک سابع تا بد و فلک وی فراخ‌ترین فلک‌هاست، به سی سال گرد فلک برآید و هر برجی به دو سال و نیم برود و در هر درجه یک ماه بماند... (طوسی، ۱۳۸۷: ۶۰).

- سرزمین هند به زحل منسوب است (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۷۱؛ رازی، ۱۳۸۲: ۷۲؛ آملی، ۱۳۸۹: ج ۳: ۲۹۳):

تیغ او خواهد گرفتن روم و هند بهر آنک این دو جا را هست مریخ و زحل فرمانروا
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۲۰)

در بیت ذیل زحل را «هندوی اطلس نقاب» خوانده است:

در ترکساز فتنه ز عکس خیال خون کیوان به شکل هندوی اطلس نقاب شد
(همان: ۱۵۶)

پیوند زحل با سیاهی نیز مورد تعدد بوده است (ر.ک: بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۶۷).

- در دلالت هفتان بر گروهان مردم، کیوان بر خداوندان ضیاع و در دلالت ایشان بر پیشه‌ها، بر کشاورزی و آبادکردن زمینه‌ها و چشمه‌ها دلالت می‌کند (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۸۷ و ۳۹۱). براین اساس شاعر ما زحل را «برزکار کهن طارم» خوانده است:

سوخت کیوان از دریغ او چنان کور را دگر برزکار این کهن طارم نخواهی یافتن
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۳۶۱)

خواجه نصیر نیز در سی فصل، دهقانان را به کیوان منسوب کرده است (ر.ک: ماهیار، ۱۳۸۲: ۲۵۸). در شاهد دیگری گفته است:

پنبه‌زاری بر فلک بی‌آب و کیوان بهر آن دلو را از پنبه‌زارش ریسمان انگيخته
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۳۹۵)

- پنبه (قُطن) از منسوبات زحل است (عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۷۲):

پنبه‌زاری بر فلک بی‌آب و کیوان بهر آن دلو را از پنبه‌زارش ریسمان انگيخته
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۳۹۵)

- در دلالت هفت اختر بر پیشه‌ها، سهم زحل چنین است: وز عمل سلطان آنچه به
شر بود و قهر و غضب کردن و بستن و بند کردن و شکنجه (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۹۱). خاقانی زحل را پاسبانی دانسته است:

گشت ز سیارگان رفعت او بیش از آنک بام خداوند را هست به شب پاسبان
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۳۵۱)

بودن این ستاره در فلک هفتم و نیز سیاهی آن و حتی منسوب بودن سرزمین هند بدان نیز در این تصویرسازی بی‌تأثیر نبوده است. گفتنی است که نخاسی بندگان سیاه نیز به زحل منسوب است (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۹۱). در میان گروهان مردم نیز بردگان و بندگان به زحل منسوب شده است (همان: ۳۸۷).

- موش از منسوبات زحل است (ر.ک: بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۷۷؛ آملی، ۱۳۸۹: ج ۳: ۲۹۳؛ عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۶۹):

زحل آن را کشد که زخم زند سر مریخ گـوهر تیغش
گویی اندر بر زحل موشی است یا پلنگی است در سر تیغش
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۴۸۸)

در روضة المنجمین جانورانی که خانه در زیر زمین دارند، به زحل نسبت داده شده است (رازی، ۱۳۸۲: ۷۲؛ ر.ک: عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۶۹).

- خاقانی در ابیاتی پیوندی بین زحل و افسان برقرار کرده است:

رنده مریخ رند چون شودش کندسر چرخ کند هر ساعتی از زحل افسان او
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۳۶۵)
سعد ذابح بهر قربان تیغ مریخ آخته جرم کیوانش چو سنگ مکی افسان دیده‌اند
(همان: ۲۴۸)

برکنار از سیاهی و شاید بزرگی، در دلالت هفتان بر معدن‌ها، سنگ‌هایی که سخت بود، سهم زحل است (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۷۱؛ رازی، ۱۳۸۲: ۷۲). سنگ‌های سیاه به زحل منسوب است (طوسی، ۱۳۸۷: ۶۱؛ عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۶۷). در بیت دیگری گفته است:

مشتري ساختی از جرم زحل مسن خنجر بران اسد
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۸۶۸)

۲.۲. مشتري (برجیس؛ اورمزد)

- سعادت را به مشتري نسبت داده و آن «سعد اکبر» (بزرگ / مهتر) خوانده‌اند (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۶۷؛ رازی، ۱۳۸۲: ۷۰؛ ابونصر قمی، ۱۳۷۵: ۶۰؛ طوسی،

۱۳۸۷: ۶۱). بارها این باور مورد توجّه شاعر ما بوده است:

از پی این پسر که خواهد بود قرعه‌ها سعد اکبر افشاندست
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۸۳)

بر ولی و خصمش از برجیس و کیوان نثار سعد و نحسی کان دو علوی از قران افشاندند
(همان: ۱۱۱)

آسمان در ثنار ساغر او سبحة سعد اکبر اندازد
(همان: ۱۲۵)

وز بر آن خیمه بود خوابگه خواجه‌ای کوست به تأثیر سعد صورت معنی و جان
(همان: ۳۵۱)

از نشاط آستین‌بوس امیرالمؤمنین سعد اکبر بین مرا گوی گریبان آمده
(همان: ۳۷۳)

بخت نقش سعادتش بندد بر ششم چرخ کان خزانه اوست
(همان: ۸۴۱)

نظیر سعد اکبر میر گشتاسب که جای سعد اصغر زخمه اوست
(همان: ۸۴۵)

در آیاتی گفته است:

به یک دم بازست از چرخ و تنگ سعد و نحس او که این تثلیث برجیس است و آن تربیع کیوانی
(همان: ۴۱۵)

شعر من فالی است نامش سعد اکبر گیر از آنک راوی من در ثنات از سعد اصغر ساختند
(همان: ۱۱۵)

بر همین اساس «سعد سعود» کنایه از مشتری است:

این پرده گر نه چرخ رفیع است پس چرا سعد السعود را شرف اندر قران اوست؟!
(همان: ۷۳)

ز آن فلکی کو بنات نعش همی‌زاد سعد سعودش سماک نیزه‌ور آورد
(همان: ۱۴۹)

دراجه حصارش ذات‌البروج اعظم دیاچه دیارش سعدالسعود ازهر
(همان: ۱۸۸)